

روشنفکر
سلبریتی نمی شود

نمی توان همزمان هم سودای سلبریتی شدن داشت و هم دغدغه حقیقت



علی ورامینی

دبیر گروه فرهنگ

قسمتی از یک برنامه تلویزیونی قدیمی، با حضور فریدون فرخزاد، شومن معروف و یک خواننده زن یک زمان خیلی ویرال شده بود. در آن برنامه فرخزاد از خواننده زن که می گوید «عاشق مردم جهان است»، می پرسد که می داند در دنیا چه خیر است؟ می داند در ویتمام الان چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟ خواننده زن می گوید نه نمی داند و در ادامه هم می گوید که با سیاست کاری ندارد. از قضا نام آهنگی هم که می خواهد اجرا کند «ناجی» است. فرخزاد به او می گوید: «چطور وقتی نمی دانی در دنیا چه خبر است، می خواهی آهنگ ناجی را اجرا کنی؟» اگر چند دهه پیش، اینکه خواننده جوانی از اوضاع ویتمام خبر نداشت، مایه تخفیف وجهه او در نظر عموم می شد و انتظار این بود که حتی خواننده هم نسبت به مسائل جهان لافل باخبر باشد، امروز فضا به سمتی رفته که حتی طیف عظیمی از آنان که کار فکری می کنند، تنها آنچه را می گویند که در فهم عرفی مورد پسند باشد، آنان حتی از اوضاع جهان هم خبر نداشته باشند، آن بخشی را می گویند که پسند مخاطبان شان باشد. امروزه طیف زیادی از آنان که داعیه کار فکری/هنری دارند، مابین محبوب بودن در شبکه های اجتماعی و کار ذاتی خودشان وامانده اند. از یک سو به مثابه سوزه ای که در این ساختار حیات دارند تحت سیطره کشش های روانی جذابیت های مورد توجه قرار گرفتن در شبکه های اجتماعی هستند و از سوی دیگر هویتی که می خواهند آن را ذیل «روشنفکر» بازتعریفش کنند. اگر پیش تر، تا همین ۲۰ سال پیش روشنفکر یا هر کس دیگری که می خواست کار فکری کند، باید درگیر هزار توی چاپ کتابش می شد یا برای ابراز سخنش به رسانه ها وابسته بود، امروز راحتی می تواند بدون هیچ واسطه ای با مخاطبان بالفعل و بالقوه سخن بگوید. اگر مورد اقبال قرار بگیرد، میزان دیده شدن فقط یک سخنش ممکن است از تیراژ کل کتاب های سال خودش و دیگران بیشتر شود. در مورد خاص کشور ما که دیگر نیازی به سروکلونین با ناشر و دستگاه سانسور هم ندارد. در لحظه هر چیزی را که گمان کند باید بگوید، می گوید و آن را به اشتراک می گذارد. این حسن غیر قابل انکاری است. شوربخانه این حسن بزرگ، عیب بسیار بزرگی هم دارد؛ عیبی که ممکن است نخبه فکری را اساساً وارد ورطه دیگری کند؛ ورطه ای که دیگر کار و دلمشغولی اش نه کار فکری و روشنگری، که افزایش مخاطبانش و سخت تر و بدتر از آن حفظ و نگهداری آنان باشد. برای چنین کاری روشنفکر دیگر سقراط نمی تواند نامش شلاق به چهل فهم عرفی بزند و حقیقت مسئله اش باشد. ما آدمیان چنان هستیم که می خواهیم هر چیزی را برای خود ساده کرده و گمان کنیم که فرمول هر چیزی را در دست داریم. طبیعی هم است. عموم مردم نه توان این را دارند که دائماً به کنه ذات هر چیزی فکر کنند و پیچیدگی هایش را واکاوی و نه زندگی روزمره و آموزشان می گذارد که چنین درگیر این مسائل شوند. ما آدمیان ناچار برای تحمل پذیر کردن زمختی های زندگی و پیچیدگی های هستی مان تا می توانیم همه چیز را ساده کنیم. برای برترب شدن در وادی ندانستن ها و سباهی های جهان بی نهایت ساده شده ای چنگ می زنیم، بیگانه ایست ایدئولوژی را از جایی می گیریم و بعد از آن همه حیات و حتی ممتان را با آن تفسیر می کنیم؛ دقیقاً خلاف کار روشنفکری. کار روشنگری نشان دادن سخت و پیچیده بودن تمام بدیهیات است. مگر کار سقراط جز این بود که میان خواص و عوام می رفت و تمام تلقی آنان نسبت به همه بدیهیات، عدالت، قانون، عشق، مرگ، روح و... را به چالش می کشید؟ پرواضح است که خرمن گسی چون سقراط که دائم بزم ساده زندگی را بر هم می زند، نمی تواند مورد توجه و علاقه همه مردم باشد، جز آنان که می خواهند از فهم عرفی فراتر روند و بدانند که از کجا آمده اند؟ اینجا کجاست و حقیقتاً به کجا خواهند رفت؟ جز آنان که می خواهند در هر لحظه نسبت شان را با حقیقت روشن کنند. بسیاری از کسانی که سودای روشنفکری دارند، مزایای سلبریتی شدن را می بینند و وسوسه مواب سلبریتی شدن برایشان قدرتمندتر از میل به حقیقت می شود. برای همین است که مثلاً در ایران با سلبریتی - روشنفکرانی بر خورد می کنیم که به ظاهر کار روشنفکری (در معنای گسترده آن) می کنند، اما در باره نسل کنشی غزه صحبتی ندارند، چون طیف گسترده ای از مخاطبان شان پدیری ای نیست سخنان نیستند. همین ها یک مثنوی لاطاللات می گویند تا ثابت کنند فلان خواننده عامه پسند خیلی خفن و خوب است. این گندم نمایان جوفروش بهمنظور کار روشنگری برای جامعه ای آگاه، هزاران بار بدتر از آن فوتبال بیست و خواننده ای هستند که چهل بار با زبان الکن خودشان می گسترانند و شوربخانه هر روز بر تعداد این گندم نمایان جوفروش افزوده می شود. اینان نه تنها کمکی به اندیشمندتر شدن جامعه نمی کنند، که در نهایت خود به ورطه فهم عرفی سقوط می کنند؛ حتی پایین تر.

۱۶ ساعت

24 HOURS

hammihanmedia@gmail.com
@Hammihanonline

• تلفن روابط عمومی: ۰۰۸۸۷۴۹۳۰ • تحریریه: ۰۲۹۱۸۷۳۰ • آگهی ها: ۰۸۸۷۳۵۲۰ • نشانی: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، کوچه دوازدهم، پلاک ۱۸
• لینتوگرافی و چاپ: هممیهن. • تلفن چاپخانه: ۰۲۱۴۶۸۲۱۱۱۴ • توزیع: نشر گستر امروز نوین • تلفن: ۰۲۱-۹۱۳۰۴۱۴۲



رضا صائمی

خبرنگار گروه فرهنگ

بازگشت به سینما؟

انتخاب منوچهر شاهسواری به عنوان دبیر جشنواره فیلم فجر سینماگران را امیدوار کرد

نیمه این دهه یعنی از دوره ۲۰ تا ۲۵، دورئیس از فارابی بر مسند دبیری جشنواره فیلم فجر نشستند. محمد مهدی عسگرپور و علیرضا رضاداد، بیشتر سوابق تلویزیونی و اجرایی داشتند تا سینمایی. «همان مامان» و «بوتیک»، دو اثر ماندگاری بودند که در دوره ریاست این دو به تاریخ سینمای ایران اضافه شدند. دو دوره بعدی یعنی دوره های بیست و ششم و بیست و هفتم که درست پیش از سال ۸۸ بود، به دبیری یکی دیگر از مدیران فارابی یعنی مجید شاه حسینی برگزار شد. دستاورد مهم دوران دبیری او، اگران فیلم جنجالی «در باره ای...» در جشنواره بود که واکنش های متعدد و متفاوتی به همراه داشت. از سال ۸۸، موج انتخاب دبیران برای جشنواره فیلم فجر تغییر کرد و رؤسای سازمان ها در حاشیه انتصاب برای این سمت قرار گرفتند. مهدی مسعودشاهی دبیری دوره های ۲۸ و ۲۹ در سال های ۸۸ و ۸۹ را در حالی بر عهده داشت که جشنواره بیست و هفتم به واسطه شرایط کشور، جزو متفاوت ترین جشنواره های برگزار شده بود. در این دو سال «به رنگ ارغوان»، جزو فیلم های مهم اگران شده در جشنواره فیلم فجر بود. در دوره سی ام و در آستانه شروع چهارمین دهه برگزاری، محمد خزاعی دبیری جشنواره را عهده دار شد. اگران «افلاک های طلا» در این دوره، موج واکنش های مثبت و منفی را برای او به عنوان دبیر به همراه داشت. در دهه چهارم، جشنواره متنوع ترین دبیران را به خود دید. محمد رضا عباسیان، دبیر دوره سی و یکم بود که بیشتر مستند را ساخته بود. رضاداد که البته دیگر بر مسند ریاست فارابی نبود، دوره های سی و دوم و سی و سوم را دبیر بود. محمد حیدری دوره های سی و چهارم و سی و پنجم را در قامت کسی بر عهده داشت که ریاست مجموعه تئاتر شهر را در پیشینه خود داشت. دوره های سی و ششم تا سی و هشتم، میزان ابراهیم داروغه دار بود که تحصیلات پزشکی داشت و در تلویزیون نیز مدیر بود. محمد مهدی طباطبایی نژاد دوره سی و نهم و مسعود نقاش زاده نیز دوره چهلیم جشنواره فجر را دبیری کردند. علاوه بر خزاعی که پیشینه تهیه کنندگی داشت، مجتبی امینی دبیر دیگری بود که سابقه تهیه کنندگی فیلم های «آفریقا»، «چراغ های ناتمام» و مدیریت تولید فیلم مهمی چون «دهلیز» را در کارنامه داشت. امینی دوره های چهل و یکم و چهل و دوم را دبیری کرد و بیشترین حواشی ای که پس از دبیری او ایجاد شد، تهیه کنندگی مجموعه «گاندو» بود.

▼ مروری تاریخی بر دبیری جشنواره فیلم

جشنواره فیلم فجر در ۴۲ دوره گذشته، ۱۵ دبیر داشته؛ در اولین دوره حسین و خورشیدی دبیری این رویداد سینمایی را عهده دار بود. و خورشیدی همزمان با دبیری در وزارت ارشاد، مسئولیت اداره کل تحقیقات و روابط سینمایی را بر عهده داشت. پس از او در تمام ادوار، دبیران جشنواره فیلم فجر با رئیس وقت سازمان سینمایی بودند یا مدیر بنیاد سینمایی فارابی. در این بین دبیرانی نیز بودند که فعالیت های اجرایی داشتند یا در سازمان هایی چون صداوسیما، مرکز گسترش سینمای مستند... سمت داشتند. پس از و خورشیدی، محمد بهشتی این مسئولیت را عهده دار شد. بهشتی ۱۰ سال دبیر جشنواره فیلم فجر بود و پایه و اساس جشنواره فجر را با تمام مختصات فعلی بنا نهاد. بهشتی از آن دست دبیرانی بود که همزمان، رئیس بنیاد فارابی نیز بود.

در ۱۰ سال مدیریت بهشتی بر جشنواره فجر و فارابی، سمت وسوی تولیداتی سینمای ایران، به با ساختار فعلی رسید. «مهاجر»، «پرواز در شب»، «در مسیر تندباد» و... در زمان ریاست او در جشنواره فیلم فجر جایزه گرفتند. بهشتی خودش سینماگر نبود و بیشتر سوابق اجرایی داشت اما دورانی مهم را برای جشنواره فیلم فجر رقم زد. پس از بهشتی و در دوره سیزدهم، مهدی فریدزاده به عنوان دبیر این رویداد انتخاب شد. فریدزاده اولین دبیری بود که رئیس وقت سازمان سینمایی نیز بود و دبیری یکساله او به دیده شدن اثر مهمی چون «روز واقعه» انجامید. دوره های چهاردهم و پانزدهم فجر به دبیری عزت الله ضرامی برگزار شد. او نیز همچون فریدزاده، رئیس وقت سازمان سینمایی بود و «بچه های آسمان»، مهم ترین اثری بود که در زمان دبیری او در جشنواره فیلم فجر اگران شد. آخرین دبیری که رئیس وقت سازمان سینمایی بود، مرحوم سیف الله داد بود که دوره های شانزدهم تا نوزدهم بر جایگاه دبیری این رویداد، تکیه زد. «آژانس شیعیان»، «رنگ خدا»، «کلنی مانگا» و... آثار مهمی بودند که در زمان ریاست «داد» در سازمان سینمایی، تولید شدند. با شروع دهه ۸۰، دبیران جشنواره فیلم فجر از ریاست سازمان سینمایی به ریاست بنیاد سینمایی فارابی تغییر کردند و تا

• صاحب امتیاز و مدیرمسئول: غلامحسین کریاسچی
• مشاوران: عباس عیدی و احمد زیدآبادی
• سردبیر: محمدجواد روح • معاون سردبیر: مهرداد خدیو
• دبیران گروه ها: فرزانه طهرانی (اقتصاد) • آرمین منتظری (دیپلماسی و بین الملل)
• علی ورامینی (رسانه و فرهنگ) • سمیه متقی (سیاست) • الناز محمدی (جامعه) • آرش خاموشی (عکس)
• مدیر اداری و آگهی ها: شاهرخ حیدری
• مدیر هنری: مهدی قربانی تبار
• هادی حیدری (طرح و کاریکاتور) • حرفه چینی و ویراستاری: شهرام هادی

چهره

طراح نشان دانشگاه تهران

محسن مقدم اولین ایرانی ای است که نشان لژیون دو نور را از طرف شارل دوگل، رئیس جمهور فرانسه گرفته است. او نشان دانشگاه تهران را با الهام از تاریخ و فرهنگ ایران طراحی کرد؛ طرحی که با گذشت دهه ها هنوز بر سر در دانشگاه تهران مانده است. محسن مقدم همچنین لباس فارغ التحصیلی دانشگاه را هم طراحی کرد که طرح های اولیه آن هنوز در یکی از ساختمان های شمالی در حیاط اندرونی خانه ی موزه مقدم قرار دارد. محسن مقدم، فرزند محمدتقی خان احتساب الملک در اواخر دوران قاجار در تهران متولد شد و برای تحصیل از همان کودکی به اروپا فرستاده شد. او در میانه ی جنگ جهانی اول به ایران بازگشت و در مدرسه ی صنایع مستظرفه از محضر اساتیدی چون کمال الملک بهره برد و بعد دوباره به اروپا بازگشت و در بخش باستان شناسی موزه ی لوور در پاریس آموزش دید. او در سال های پایانی حضور خود در اروپا به عنوان نماینده ی فرهنگی ایران در نمایشگاه ها و نشست های متعددی حضور یافت. مقدم نوزده آبان ۱۳۶۶ درگذشت.



کتابخانه

کاهش اقتدار اقشار متوسط

«پذیرش شکست» (افت اقشار میانی جامعه، نمونه ی تهران)، روایت مستندی است که از افت اقتدار و قدرت اقشار میانی در جامعه ی شهرنشین ایران صحبت می کند. این کتاب به قلم مارال لطیفی، دگردیسی ای را بررسی می کند که هر چند از اواخر دهه ی ۱۳۶۰ آغاز شد اما از اوایل دهه ی ۱۳۹۰ شتاب گرفت تا به پدیده ای ساختاری در جامعه ی شهرنشین کشور به ویژه در پایتخت تبدیل شد. این اثر روایت مستندی است که از طریق کاربست ابزارهای جامعه شناسی و مردم نگاری صورت بندی شده توسط پیر بردیو و بواسطه ی قرار دادن مبحث فضای اجتماعی در مرکز تحقیق نوشته شده است.

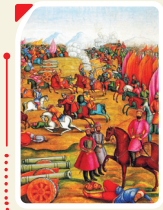


پذیرش شکست
نویسنده:
مارال لطیفی
انتشارات: شیرازه

وجه تمایز تحقیقی این کتاب با سایر تحقیقاتی که به موضوع از دست رفتن قدرت اقشار میانی و تحت سلطه قرار گرفتن آنان پرداخته، در این است که نویسنده نه به بازگویی این اتفاق اکتفا کرده و نه فقط درصد اعمال یک نظریه بر رخدادی اجتماعی برآمده است؛ بلکه سعی و تلاشی جدی به کار برده تا از طریق گفت و گو با افرادی که این واقعه را تجربه کرده اند روایتی منحصر از تأثیر آن بر ابعاد مختلف زندگی شان ارائه دهد.

تاریخ

نبرد آق در بند



هنگامی که نادر افشار مشغول افغان ها در شرق ایران بود، شاه طهماسب صفوی به علت حسادت به نادر دست به حمله به عثمانی ها زد که در نهایت به شکست ارتش ایران انجامید و بخش های غربی ایران که با زحمات فراوان نادر به دست آمده بود، دوباره به عثمانی ها بازگشت.

نادر پس از فهمیدن این خبر، طهماسب را برکنار و تاج شاهی ایران را بر سر طفل شیرخوار نهاد و خود را ولیعهد ایران معرفی کرد و بعد از مدتی راهی نبرد با عثمانیان شد. در ۳۱ اکتبر سال ۱۷۳۳ میلادی ارتش ایران از همدان راهی کرکوک شد و در ۹ نوامبر این سال سپاهیان ایران با ارتش عثمانی مواجه شدند. نتیجه این نبرد مرگ توپال عثمان پاشا، فرمانده نیروهای عثمانی و متعاقب آن شکست این ارتش بود و در نتیجه این پیروزی، عثمانیان با وصول خبر شکست، تبریز را ترک کردند، همچنین متصرفات ایران در غرب به زمان شاه سلطان حسین بازگشت. نادر به احترام سردار پسر عثمانی و به پاس شجاعتش، سر و جسد او را هم با حفظ تشریفات ویژه به قاضی عسکر عبدالکریم افندی سپرد تا در خاک عثمانی دفن شود.